رسالهٔ ذکریّه

اثر

میر سیّد علی همدانی

ملقّب به علی ثانی

(۷۱۴-۷۸۶ هـ)

به کوشش

فریدون تقی زادهٔ طوسی

مؤسّسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

بها: ۲۴۰۰ ریال

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

رسالهٔ ذکریّه

اثر

میرسیّد علی همدانی

ملقّب به علی ثانی

(۷۱۴-۷۸۶هـ)

به کوشش

فریدون تقی زادهٔ طوسی

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی
تهران: ۱۳۷۰

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

رسالهٔ ذکریه

شماره: ۶۵۸

ویراستار: احمد سمیعی

نوبت چاپ: چاپ اول

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۷۰

چاپ: چاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بها: ۲۴۰ ریال

میرسید علی همدانی، علی بن شهاب الدین، ۷۱۴ – ۶۸۶ ق.
رسالهٔ ذکریه/

۱. تصوف – آداب و اعمال – متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. تقی زاده طوسی، فریدون، ویرایشگر. ب. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ج. عنوان.

BP

۲۸۸/۸۴ ۲۹۷/۸۴

فهرست

پیشگفتار

در خردادماه سال جاری خبر یافتم که، به همت دانشگاه همدان و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، قرار است به یادبود عارف کبیر قرن هشتم امیر سیدعلی همدانی ملقّب به «علی ثانی» مجلسِ بزرگداشتی برگزار گردد.

این بنده، به حکم ادای وظیفه، بر آن شدم که از نسخ عکسی موجود، که چهار سال قبل آنها را فراهم کرده بودم، رساله‌ای از رسایل آن نامبردار حکیم را تقدیم صاحبدلان کنم.

اکنون که دوم تیرماه است و این رساله به پایان آمده، مقارن است با چهارمین سالگرد هجرت همسرم نصرت‌الزّمان ریاضی هروی که حدود سی سال کام جان شاگردانش را از شهد شعر عرفانی شیرین گردانید و گوهر گرانبهای معرفت را در خزانهٔ دلهای آنان اندوخت و در طول حیات مر این بنده را در کارهای تحقیقی یاریگری کوشا بود. رحمت جاوید بر روانش باد!

معرفی نسخه‌ها

۱ ـ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران مجموعه‌ای است از پانزده رسالهٔ میر سیدعلی به خط نسخ در ۱۲۰ برگ ۲۳سطری که فیلم آن به شمارهٔ ۷۷۴، پاریس

P.39 (بلوشه ۱۵۶) موجود است و رسالهٔ ذکریه یکی از آن رسایل است[1].

۲ ـ نسخهٔ دیگری در کتابخانهٔ ملّی از رسالهٔ ذکریه موجود است که همراه با رسالهٔ واردات اوست. این نسخه به خط شکسته نستعلیق و نام کاتب هم قدری مخدوش است.

۳ ـ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، فیلم شماره ۳۸۷ مجموعه‌ای است به نام رسایل و مکاتیب میرسیدعلی همدانی که به کوشش روانشاد استاد مجتبی مینوی تهیّه شده و اصل آن درایاصوفیه محفوظ است. در این مجموعه نسخه‌ای از رسالهٔ واردات، سیر الطالبین، انسان الکامل (=ذکریه) وجود دارد که منّقح و خواناست و این بنده همین نسخه را اساس قرار داده‌ام.

۴ ـ در کتابخانهٔ گنج بخش پاکستان مجموعهٔ خطی دیگری وجود دارد که در قرن دهم هجری کتابت شده است و رسالهٔ ذکریه (صص ۶۲ تا ۸۴ مجموعه) را در بر دارد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان این نسخه را با مقایسهٔ قسمتی، که خواجه ابوالفتح پارسا در جلد اوّل کتاب خویش موسوم به فصل الخطاب بوصل الاحباب در تاشکند چاپ کرده است، به ضمیمهٔ شش رسالهٔ دیگر از امیرسیدعلی همدانی منتشر ساخته است[2] متن این نسخه را هم با سایر نسخ مقابله کرده وجوه اختلاف آن را یادآور شده‌ام.

تا آنجا که اطلاع دارم، رسالهٔ ذکریه با این کیفیت به طور مستقل در ایران به چاپ نرسیده است و می‌تواند در آینده در مجموعه‌ای مستند که دربردارندهٔ دیگر رسالات این عارف بزرگوار باشد جای گیرد.

کیفیّت استنساخ متن

نسخهٔ گزیدهٔ مرحوم استاد مینوی را اساس قرار داده‌ام و در حواشی وجوهِ اختلاف با سایر نسخ مذکور را یادآور شده‌ام. امّا مواردی معدود و مشخص که غلط بودن ضبط نسخهٔ اساسی مُحرز بود ضبط ترجمه نسخه‌های دیگر را در متن آورده‌ام. نشانه‌های رمزی نسخه‌های مورد استفاده به شرح زیر است:

۱ـ ایا (ایاصوفیه)، نسخهٔ اساس
۲ـ پار (پاریس)
۳ـ کم (کتابخانهٔ ملّی)
۴ـ مر (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)

تذکر این نکته لازم است که از رسالهٔ ذکریه نسخه‌ای هم در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی وجود دارد که فیلم آن به شمارهٔ ۲۰۳۰ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است و چون لازم ندیدم از آن استفاده‌ای نکردم.

شیوهٔ املایی

ـ در ترکیبهای اضافی یا وصفی که مضاف به الف ختم و با همزه به اسم یا صفت اضافه شده است، به شیوهٔ امروزی به جای همزه حرف «ی» آورده‌ام: مقتضاء وجود، دریاءکرم، صفاءنعیم.

ـ یای نکره را در الحاق به کلمات مختوم به هاء غیرملفوظ به شیوهٔ امروز به صورت الف و یاء در میان دو قلاب نوشته‌ام.

ـ کلمات مختوم به هاء غیرملفوظ را که در جمع به «ها» سرهم نوشته شده جدا نوشته‌ام: «جامها»، «پارها»، «کلّها» به صورت «جامه‌ها»، «پاره‌ها»، «کلّه‌ها».

ـ مشتقات مصدر «گذاردن» را در معانی خاص با «ز» نوشته‌ام: نمازگزار...

ـ پیشوند نفی «نه» را در مورد افعال، که در متن جدا نوشته است، سرهم نوشته‌ام: «نه‌نبشتند» به صورت «ننبشتند».

ـ حرف «ب» و «پ» هر جا در متن متمایز نشده بود، متمایز کرده‌ام: «بدید» به صورت «پدید».

در باب ویژگیهای سبکی و دستوری و محتوای آن، مقالهٔ جداگانه‌ای نوشته‌ام که علاقه‌مندان را بدان ارجاع می‌دهم.

شرح حال و آثار میر سیدعلی

آن که ازو یافت دلم هر چه یافت | از دل اوتافت به دل هر چه تافت
اختر رخشندهٔ برج علی | آینهٔ فقر از او منجلی
عارف سرّ همدانی تمام | حضرت میرهمدانی به نام

امیر سیدعلی بن شهاب الدّین بن میر سید محمد حسینی همدانی معروف به «علی ثانی» از عرفای مشهور قرن هشتم هجری است که به سال ۷۱۳[۳] و ۷۱۴[۴] هـ ق در همدان متولّد شده است و در دوازده‌سالگی به توسط خال خود، سیدعلاءالدّین، که از اولیای وقت بوده است، وارد سلوک شد و قرآن را از بر کرد. مولانا نورالحق والدّین جعفر بدخشی، که از خلفای میر است، در خلاصة‌المناقب خویش از احوال و ذکر اذکار و تعالیم این وارستهٔ روزگار سخنها گفته است، از جمله:

> حضرت میر ـ قدس الله سره الاقدس ـ می‌فرموده‌اند که از جانب والده به هفده پشت به حضرت رسول ـ صلّ الله علیه و آله وسلّم ـ نَسَبم می‌پیوندد و هزار و چهارصد ولی را ـ قدس الله اسرار هم ـ دریافته‌ام. چهارصد تن از این اولیا را در یک مجلس در صغرسن دریافته‌ام که هر کدام حدیثی را بر من خواندند. اوّلین آنها حضرت شیخ علاءالدّوله سمنانی ـ قدس الله روحه ـ و آخرینشان خواجه قطب‌الدّین یحیی نیشابوری بر من حدیث خواندند. پس چهارصد حدیث با سعادت فاتحهٔ آن اعزّه به من رسید در آن مجمع الاکابر».[۵]

و باز فرموده‌اند که سی و چهار ولی مرشد از اکابر اولیا ـ قدس الله تعالی اسرار هم ـ مرا به ارشاد طالبان اجابت فرمودند که چند تن از آنان به ترتیب عبارتند از شیخ محمود مزدقانی، اخی علی‌دوستی، اخی محمد حافظ، اخی محسن ترک، اخی حسین، شیخ محمد اسفراینی[۶]. عبدالرّحمن جامی می‌نویسد که حضرت میر مرید شیخ شرف‌الدّین محمود بن عبدالله المزدقانی بوده است و مراحل سلوک (یا لااقل مراحل اوّلیه) را نزد او پیموده است، امّا کسب طریقت پیش تقی‌الدّین علی‌دوستی کرد[۷] و همین موضوع را خواند میر در کتاب خویش ذکر کرده است[۸].

امیر سیدعلی، علاوه بر این دو تن، با شیخ نجم‌الله محمد ادکانی اسفرائنی و شیخ محسن ترکستانی و شیخ محمد دهستانی و شیخ علی مصری، که جملگی مریدان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی بوده‌اند، ملاقات کرده و از برکات صحبت ایشان بهره‌ها برده است. امّا، پس از درگذشت ابوالبرکات تقی‌الدّین دوستی، میر سیدعلی به شیخ خود، مزدقانی، رجوع کرده دستوری خواست. شیخ او را امر به سیاحت فرمود. میرسیدعلی ربع مسکون را سه نوبت گردش کرد و با اولیا ملاقات نمود. پس از رحلت مزدقانی، به جای وی به خلافت نشست و به دستگیری طالبان قرار یافت[۹].

امیر سیدعلی همدانی در تصوّف فرقه تازه‌ای بوجود نیاورد بلکه همان روش کبرویّه (پیروان شیخ نجم‌الدّین کبریٰ) را پی گرفت که در برخی از موارد مشترکاتی با طریقهٔ سهروردیه دارد. طریقهٔ مولویه در آسیای صغیر و طریقهٔ ذهبیّه در ایران از طریقهٔ کبرویه ناشی شده است[۱۰].

امّا، در ایران، پس از تشکیل سلسلهٔ صفویه و ترویج مذهب شیعه، تنها سلسلهٔ ذهبیه، که خاص شیعیان بود، بسط و گسترش یافت و از این رو آن را «اُمّ‌السلاسل» نیز می‌گویند و افتخار اتصّال سلسلهٔ ذهبیّه به رکن‌الارکان، حضرت علی‌بن موسی‌الرضا ـ صلوةالله و سلامه علیه ـ با واسطهٔ معروف کرخی، سری سقطی، جنید بغدادی، ابوعثمان مغربی، ابوعلی رودباری، ابوعلی کاتب مصری، شیخ ابوالقاسم گورکانی، ابوبکر نسّاج، احمد غزّالی، ابوالنجیب سهروردی، عمّار یاسر بدلیسی، نجم‌الدّین کبریٰ، مجدالدّین بغدادی، رضی‌الدّین علی‌لالا، احمد جوزقانی، نورالدّین عبدالرحمن اسفراینی، علاءالدّوله سمنانی، محمود مزدقانی و امیر سیدعلی همدانی است[۱۱]. ذهبیّه، سرانجام، سلسلهٔ فقر خود را به حضرت امیر(ع) می‌رسانند. شادروان استاد همایی می‌نویسد:

> امّا معروف کرخی موافق عقیدهٔ جمعی،از صوفیه تربیت‌شدهٔ حضرت علی‌بن موسی‌الرضا(ع) بود و در این موضوع این نکته به خاطر نگارنده رسیده است که محققّان صوفیّه در بارهٔ معروف معتقد به

خلافت و جانشینی از حضرت رضا(ع) نیستند. زیرا که وفات معروف کرخی به اصح اقوال در سنهٔ ۲۰۰ یا ۲۰۱ هـ در زمان حضرت رضا(ع) اتفاق افتاد. چه رحلت آن حضرت به اصّح و اشهر اقوال در سال ۲۰۳ هجری اتفاق افتاده است و به اعتقاد همهٔ محققان صوفیه انتقال منصب قطبیّت و مقام خلافت به قطب بعد در زمان حیات امام و قطب وقت و به عبارت دیگر وجود دو قطب ناطق بالفعل نایب و منوب عنه در یک زمان ممکن نیست[۱۲].

معروف‌ترین طریقه‌های تصوف در سلسلهٔ ارشاد مشایخ خود اتفّاق ندارند. پیداست که این سلسله‌ها را به مبادی اسلام رسانیده‌اند و هر کدام از ایشان آن را به یکی از ائمه یا اصحاب رسول(ص) یا تابعین پیوسته‌اند و برخی از ایشان هم نسب خود را به حضرت (علی) رسانیده‌اند[۱۳].

نورالدّین جعفر بدخشی در خلاصة‌المناقب حکایاتی از امیرسید علی نقل می‌کند از آنجمله:

مراد در این روزگار کسی نشناخت ولیکن بعد از فوت من به صد سال طالبان پیدا شوند که از آثار و رسایل من فواید گیرند و قدر من شناسند. یا فرموده‌اند: شبی در مزار حضرت بابافرج ـ قدسّ سرّه ـ متوّجه قبر آن حضرت بودم. کاسهٔ شیری از جانب حضرت بابا رسید، آن را دریافته نوشیدم، یافتم آنچه می‌خواستم و این حکایت به تقریبی در احوال بابافرج نیز مذکور است. (ج ۱ ص ۳۸۱)

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند...

مشابه این حکایات در احوال میر سیدعلی فراوان آمده است، از آن جمله داستان خواجه اسحق در سفر حجّ که تیمارداری مرکوب حضرت میر را می‌کرده است، و یا داستان همدانی و ذکر او[۱۴].

گویا امیر سیدعلی همدانی در گنبد علویان، که از بناهای دورهٔ سلجوقی است، به خلوت و ذکر و چله می‌پرداخت و هم به طلاّب درس می‌داد و منزل میر سیدعلی متصّل به همین گنبد بود که آن را کعبه هم می‌گفتند (به سبب شباهتی که از حیث بنا با خانهٔ خدا داشت). از مطالب خلاصة‌المناقب برمی‌آید که میرسیدعلی، برای تبلیغ و ارشاد و یا به اصرار دوستان، چندی به ناحیهٔ ختلان رفته است و کششِ ارادتمندانش در ناحیهٔ کشمیر نیز او را از آن سرزمین غافل نکرده است. با مسافرتهای مکرری که به این منطقه کرد و دیداری که از حجاز و مکّه داشت، سرانجام بیمار گردید و در ذی‌الحجهٔ سال ۷۸۶ درگذشت.

استاد سعید نفیسی می‌نویسند: «... مزار وی هم‌اکنون در کولاب تاجیکستان امروز زیارتگاه است و بنای آن از تیمور گورکانی است[۱۵]». این مزار یک اطاق بزرگ و نُه حجرهٔ کوچک دارد و قبر میرسیدعلی در وسط اطاق بزرگ قرار دارد و مجموعاً از خانوادهٔ میرسیدعلی، از جمله فرزند و خواهر دیگر مراقبان و خادمان او ده نفرند؛ و در نزدیکی مزار میرسیدعلی یکی از نواده‌های تیمور گورکانی به نام توارلین هم مدفون است[۱۶].

با همهٔ مسافرتهایی که میرسیدعلی به نقاط مختلف داشته، باز هم تعداد تألیفات او را به زبان فارسی و عربی یکصدوهفتاد کتاب و رساله دانسته‌اند که اکثر آنها به سبب کثرت استقبال مسلمانان در لاهور و بمبئی به طبع رسیده است و رسالهٔ ذکریه یکی از رسایل اوست[۱۷].

فریدون تقی‌زادهٔ طوسی

مشهد ــ دوم تیرماه سال ۱۳۷۰ شمسی

رسالهٔ ذکریّه[1]

حمد و سپاس پروردگاری را که حقایق اثمار ارواحِ قدسی را در حدایق اشجار اشباح إنسی به کمال رسانید و به مقتضای جودْ شکوفهٔ وجود انسانی را از شجرهٔ موجودات بشکفانید و از هارِ ریاضِ[2] قلوب مخلصان را از عواصفِ ریاحِ اِنْ یَشَاْ یُذْهِبْکُمْ[3] در حصارِ[4] عصمت به حُسنِ رعایتِ و هُوَ مَعَکُمْ[5] ایمن گردانید؛ و صلوات بسیار و درود بیشمار به روح[6] مقدّس و کالبد مطهّر[7] سیّد کاینات (1A) و سرور موجودات، سیّد انبیا و سلطان اصفیا[8]، محمد مصطفی (صلعم) که ثمرهٔ شجرهٔ وجود[9] و دریای کرمِ جود است، و بر اهل بیت[10] او که شموس عالم[11] حقیقت‌اند، و صحابهٔ کِرام که نجومِ فلکِ طریقت‌اند.

امّا بعد بدان، ای عزیز، که ایزد تعالی[1]، چون خواست که اظهار قدرتِ بی‌غایت و اظهار[12] حکمتِ بی‌نهایت کند، به مقتضای جودْ نفوسِ[13] وجود انسانی را از ظلمت آبادِ نابودِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً[14] به صحرای وجود آورد و بر گذرگاه عالم ارواح، که برزخ وجود و عدم است، دهقان خطابِ[15] اَلَسْت[16] از خزانهٔ رحمتْ تخم محبّت در مزارع دلهای مشتاقان پاشید و منشی مشیّتْ رقم حرمانِ قالَ اخْسَئُوا فیها[17] قبلَ ظهورِ الاجسام و اکتسابِ الآثام[18] بر ناصیهٔ مردودان کَشید و حُجّاب قضا و قدر به حکم مشیّت[19] ازلی جماعتی را به شرفِ خلعتِ یُحِبُّهُم و یُحِبُّونَهُ[20] بیاراستند و در

بارگاه عنایت فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ[۲۱] به لطایف قرب بنواختند و گروهی را به آتش ردّ بُعداً بُعداً بگداختند و در ظلمات هاویهٔ طبیعتِ اوُلٰئک یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ[۲۲] انداختند و حجّتِ عهدهٔ عهدِ قالُوا بَلیٰ[۲۳] بر ذمّتِ سُعدا و اشقیا ثابت کردند. پس همه را خلعت وجود پوشیدند و افسرِ عقل بر سر نهادند و کمرِ فهم بر میان بستند و بر بُراقِ نفسْ سوار کردند و فوج‌فوج و گروه‌گروه قرناً بعد قرن به بازار دنیا فرستادند تا نقود عهود همه را بر محکّ وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتّیٰ نَعْلَمَ الْمُجاهِدینَ مِنْکُمْ وَالصّابِرینَ[۲۴] زنند و به سرمایهٔ عقل[۲۵] و ایمان تجارتِ (2B) اعمال زاکیه کنند و با رنج محبّت و معرفت، که اصل سعادت نعیم با قیات صالحات است، روی به وطن حقیقی نهند و قصد قرارگاه اصلی کنند.
پس قوافلِ نفوس به اقتضای وَکُنْتُمْ اَزْواجاً ثَلاثَةً[۲۶] سه فریق گشتند: فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ[۲۷].

گروه اوّل ظالمانِ سرگشتهٔ مثبور و غافلانِ بیچارهٔ مغرور بودند که در بازار فنا به افسوس و بازی[۲۸] تخیّلات اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزینَةٌ[۲۹] فریفته شدند و نفوس خبیثهٔ اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ[۳۰] در حضیض ظلمت بهیمی محبوس کردند و جناحِ طایرِ روحِ قدسی را به جبال مألوفات زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ[۳۱] بند کردند و به دواعیِ غوایل لذّاتِ اَذْهَبْتُمْ طَیِّباتِکُمْ[۳۲] در اودیهٔ هموم یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیا[۳۳] گُم گشتند و قرارگاه و وطن اصلی و مقصد حقیقی فراموش کردند نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِیَهُمْ[۳۴] سفر این قوم نامبارک افتاد و تجارت شوم فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَما کانُوا مُهْتَدینَ[۳۵] * اُولٰئِکَ الَّذینَ خَسِروُا اَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ * لاٰجَرَمَ اَنَّهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ[۳۶].

طایفهٔ دوم مقتصدان و اصحاب یمین بودند که قدم همّت از مراتعِ بهیمی فراتر نهادند و در طلب حیاتِ طیّبه و صفای نعیم فیها[۳۷] ما تَشْتَهیهِ الْاَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ[۳۸] ترک لذّات مکدّرهٔ فانیه[۳۹] کردند و روزی چند بر شداید و محنِ یا دنیا مُرّی علی اولیائی فلا تحلی لهم صبر کردند و اقدام سعی بر بساط وَجاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ[۴۰] ثابت داشتند (3A) تا به سعادت بشارتِ تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاٰئِکَةُ اَلاّ تَخافُوا وَلا تَحْزَنُوا[۴۲] مسرور گشتند.

طایفهٔ سیوم سابقان[۷] صفوف ولایت و مقرّبان بارگاه عنایت بودند که کُحْلِ ما زاغَ الْبَصَرُ وَما طَغیٰ[۴۳] در چشم جان[۴۴] کشیدند و بر بساطِ قربتِ مولیٰ لَوْثِ حدوث

دنیا و عقبیٰ را به اشارتِ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ[۴۵] از پای همّت بینداختند و به قوّتِ جواذبِ عنایت و خواطفِ هدایت از سرحدِّ محسوس و معقول درگذشتند و از مضیقِ ظلمات عالَمِ ناسوتْ خیمهٔ انس در فضای ساحات لاهوت زدند و پروانهٔ هستیِ موهومِ خود را بر سبحاتِ شمع جلال احدیّت بسوختند و از ننگ وجودِ فانی برَستند و به حقیقتِ باقی پیوستند. ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَاللّٰهُ ذو الْفَضْلِ الْعَظیم[۴۶].

ای عزیز، بدان که ایزد تعالی نوع انسان را سعادتی وعده کرده است که آن را لقاءالله خوانند؛ و جانهای جمیع طالبان صادق و کاملان محقّق از پی این سعادتْ پایمالِ حیرت و هیبت گشته؛ و خلق از این سعادت جز نامی ندانند چون نابینای مادرزاد که به زبانْ ذکرِ[۴۷] الوان و اشکال گویدو به گوشْ صفتِ حسن و جمال[۴۸] شنود و از حقیقت لذّت آن محروم بود و تا هوای فضای ساحتِ[۴۹] صدر، که میدانِ جولانِ سلطانِ قلب و محلِّ تدبیر اوست، از تراکم ظلماتِ غبار تخیّلاتِ باطله و افکارِ فاسده و تصوّراتِ مُظْلِمه پاک نشود و عین بصیرت، که ناظرِ امور و اخبار و مطالعِ رقومِ اسرارِ آن عالَم است، از علّت عِمای غفلت، که به واسطهٔ لذّات و شهواتِ (4B) جسمانی و مألوفات و مشتهیاتِ نفسانی معلول گشته، خلاص نیابد، از آثارِ حقایقِ این سعادتْ بویی[۵۰] به مشام جانِ سالک نرسد[۵۱]؛ و این امراضِ مُهْلِکه و اوجاع مُفْلِجه مندفِع نشود اِلّا به تریاقِ محبّت که از داروخانهٔ حضرت صمدیّت ظاهر شود[۵۲]؛ و محبّت حقیقی از معرفت کامل تولّد کند، و ابوابِ ریاضِ کمالِ معرفت نگشاید مگر به فکر صافی، و صفای فکر نیابد مگر از دلی پاک از شواغل دنیوی، چنان که در حدیث رّبانی آمده است: لو صلّی العبد صلوةَ اهلِ السماء و الارض و صام صیامَ اهلِ السّماء و الارض و طوی الطعام مثل الملائکة حتی لایأکل شیئا و لبس لباسَ العُریٰ ثم اری فی قلبه ذرة من محبة الد نیا او سَنعَتِها او مَحْمِدَتِها او ریاستها لایسکن فی جواری و لأظلمن قلبه حتی ینسانی و لا اُذیقُه حلاوة مناجاتی. فرمود که اگر بنده[ای] چندان نمازگزارد که اهل آسمان و زمین، و چندان روزه دارد که اهل آسمان و زمین، و بساط مأکولات و مشتهیات درنوردد و هیچ نخورد چون فرشتگان، و برهنگی را لباس خود سازد، ما که خداوندیم نظر بر باطن وی گماریم: اگر در دل وی مقدار یک

ذرّه از[۵۳] محبّت دنیا یا آوازهٔ آن[۵۴] یا ستایش آن[۵۵] یا بزرگی جستن در آن[۵۶] بیابیم، نام وی از جریدهٔ آشنایان محو گردانیم و رقم حرمان و خسران بر ناصیهٔ روزگار وی کشیم و آیینهٔ دل وی را به غبار غفلت و شقاوت تاریک گردانیم تا جمال حضرت ما را، که غایت سعادات و نهایت کمالات است، فراموش کند و کام[۵۷] جان وی را از لذّت قطرات شراب الفت، که از سحاب[۵۸] کرم بر[۵۹] بوادی (5A) صدور[۶۰] مشتاقان در وقت راز و نیاز می‌باریم، محروم گردانیم.

ای عزیز، نقّاشان قضا و قدر، که مهندسانِ اشکال وجودند، هیچ رقم بر دفتر موجودات نکشیدند حقیرتر و خوارتر از دنیا و هیچ نقش بر الواحِ کاینات ننوشتند خبیثتر و مردارتر از آن[۶۱]. پس هر طالب که در طلبِ مطلوبِ اعلیٰ و اضطراب[۶۲] تعطّش به زلالِ جمال مولیٰ دامن همّت خود را بدان نیالاید، شایستهٔ بساطِ قربتِ جنابِ حضرتِ کبریا نشاید[۶۳].

شعر

دو گیتی را نجوید هر که مردست
یکی را جوید او کاین هر دو کردست
تو تا آویزشی داری به مویی
نیابی بوی او از هیچ سویی
مگر پالوده گردی روزگاری
که تا بویی بیابی از کناری
تو تا یکبارگی جان در نبازی
جُنُب دان خویش را و نانمازی
یقین می‌دان که هرچ آسایشست آن
همه جان تو را آلایشست آن

روایت است که رسول ـ علیه‌السلام ـ روزی یکی از صحابه را گفت:

می‌خواهی که دنیا و اهل دنیا را به تو بنمایم؟ گفت: بلی، یا رسول‌الله. رسول ـ علیه‌السلام ـ دست او را بگرفت و به طرفی بیرون شد تا مقامی که کلّه‌های آدمی افتاده بود و کرباس‌پاره‌های دریدهٔ نجس و استخوانهای پوسیدهٔ حیوانات و نجاستهای آدمی، فرمود که این کلّه‌های اهل دنیاست که حرص و حسد و کبر را در او جای داده بودند و این کرباس‌پاره‌های نجس‌آلود جامه‌های ایشان است که می‌پوشیدند و بدان مباهات (6B) می‌کردند و این استخوانهای مَرْکبان ایشان است که سوار می‌شدند و بر دیگران مفاخرت می‌کردند و این نجاستها نعمتهای ایشان است که عمر عزیز در حصول آن به باد می‌دادند. هر که خواهد که بر اهل دنیا و دنیا بگرید، گوبگری که جای آن است.

شعر

عارفی روزی به راهی می‌گذشت
والـه و مدهوش چون غمخوارگان
دید گورستان و سرگین‌دان به هم
بانگ برزد گفت کای نظّارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین
اینت نعمت اینت نعمت‌خوارگان

ای عزیز، دنیا، با همهٔ نعمت آن، رنگ و بویی بیش نیست، و به رنگ و بوی فریفته‌شدن خاصیّت زنان است. پس هر که را[۶۴] این خاصیّت بر وی غالب است بحقیقت زن است اگرچه بصورت مرد است؛ و سرمایهٔ مردی همّت است، بلکه قواعد و ارکان بساطِ طریقت و مدارجِ اوطانِ زبده[۶۵] حقیقت مبنی بر علّو همّت است. مرد باید که عالی‌همّت بود و به نورِ یقین نظر کند که نوع انسان به کدام خاصیّت مستوجب مسجودیِ ملائکه شد و چه سرّ است که وی از همهٔ موجودات شریفتر آمد

و مستحق مشاهدهٔ جمال حضرت صمدیّت گشت. اگر آن به سببِ[۶۶] خوردن یا شهوت یا غضب بود بظاهر، باری می‌بینیم که هیچ نوع نیست از حیوانات[۶۷] و سباع که بنوعی از این خاصیّتها مخصوص نیست[۶۸]، که اگر این خاصیّتِ انسان را به آن نسبت دهند بس حقیر باشد. پس آن خاصیّت که انسان بدان ممتاز باشد از دیگر حیوانات جوهرِ محبّتِ حق و نایرهٔ آتش عشق است که هیچ نوع از موجودات جز وی مستعدِ (7A) قبولِ فیضِ این سعادت نبود که اِنّا عَرَضْنَا الْاَمانَةَ عَلَی السَّمواٰتِ وَالْاَرْض[۶۹]. سکّانِ حظایرِ قدس از پرتو تجلّیِ آتشِ عشق بگریختند، و قطانِ اوطانِ آسمان و زمین از مهابت صدمتِ عشق درهم ریختند و از جملهٔ حمل عرش[۷۰] متوقف شدند که فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها وَاَشْفَقْنَ مِنْها[۷۱]. بارگیرِ هودجِ سلطانِ جلالتِ عشق جز نفسِ اقدسِ انسان نبود که وَحَمَلَهَا الْاِنْسانُ[۷۲].

نقل است از شیخ ابو الحسن خرقانی ــ رحمة‌اللّه علیه ــ که در وقت هاجره قصد طواف عرش کردم. جمعی طایفان را دیدم که به سکونتی هر چه تمامتر به طواف مشغول بودند؛ تا ایشان یکبار طواف می‌کردند من هزار بار طواف می‌کردم. مرا از افسردگیِ ایشان عجب آمد و هم ایشان را از گرمیِ من عجب آمد. پرسیدم که شما کیستید و این سکونتِ شما از چیست؟ گفتند: ما فرشتگانیم و طبع ما چنین است. از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست؟ گفتم: من فرزند آدمم[۷۳] و این گرمیِ آتشِ عشق است.

ای عزیز، حقیقت آتش عشق جز در باطنِ طاهر ظاهر نشود؛ و تا محبّت غیرحق از درون بیرون نشود، سلطان عشق سراپردهٔ جلالت در ساحتِ دل نزنند. و در اخبار آمده است که اوحی اللّه تعالی الی داود علیه السلام: یا داود تَزْعَمُ اَنَّکَ تُحِبُّنی فَاِنْ کُنْتَ صادِقاً اَخْرِجْ محبّةَ الدّنیا من قلبک فَاِنَّ حُبّی[۷۴] و حُبُّها لایَجْتَمِعانُ فی قلبٍ واحد. حقتعالی وحی کرد به داوود که ای داوود، دعوی و گمان تو آن است که نام تو در جریدهٔ دوستان است؛ در این معنی وقتی صادق باشی که در راه دوستی[۷۵] (8B) بر عداوت دنیا ثابت‌قدم[۷۶] باشی، که جناح همّتِ بوم‌صفتان ویرانهٔ دنیا اثر سایهٔ همای محبّت درنیابد و مَرْکَبِ ضعیفِ ایشان[۷۷] بارِهَمِّ دنیا و محبّتِ خلایقِ جهان برنتابد.

عشق از فرط محبّت خیزد؛ و مبدأ محبّت ارادت است؛ و ارادت ثمرهٔ معرفت و مفتاحِ ولایتِ سالکان است، ظهورِ صبح سعادتِ طالبان است، سابقهٔ بواعثِ رحمت و جاذبهٔ خواطفِ غیرت است، که جانهای مستعدّانِ قبولِ فیضِ ربّانی را به حکمِ اِذا اَرادَاللّهُ بِعَبْدٍ خیراً اِستَعْمَلَه[۷۸]، از ظلمات تیهِ غفلت سوی مراقیِ بساطِ قربت[۷۹] می‌کشد.

ابوبکر واسطی فرمود: اوّلُ مقامِ المریدِ ظهورُ ارادةِالحقِّ فیه[۸۰] بِاِسقاطِ ارادتِه، اوّل قدمِ ارادت آن است که آفتاب ارادتِ ازلی بر صحرای وجود مرید تابد و ظلمتِ ارادتِ فاسده و خیالاتِ باطلهٔ مریدْ رخت بربندد و وِعایِ وجودِ مرید از ارادت قدیم چنان پر شود که غیر را در وی گنجایی نماند؛ آنگاه، معلّم[۸۱] ارادتِ ازلی طفلِ مرید را در مکتبِ وَعَلَّمَ اٰدم الأسماء[۸۲] نشانَد و از الواح[۸۳] وجود اخبارِ اسرارِ سَنُرِیهِمْ اٰیاتِنا فی الاٰفاقِ وَفی اَنْفُسِهِمْ[۸۴] بر وی می‌خواند تا معنیِ[۸۵] اِستَفْتِ قلبَکَ وَاِنْ افتوک[۸۶] در کار آید؛ و هر چه دیگران را به سعی و ممارستِ ظاهر معلوم می‌شود وی را به حکم اِنْ تَتَّقُوا اللّه یَجْعَل لَکُم فُرقاناً[۸۷] از محادثهٔ باطن معلوم و مفهوم می‌شود. و از این جا بود که جنید ـ قدس سرّه ـ فرمود که المریدُ الصّادقُ غنیٌّ عن علم[۸۸] العلما[۸۹]؛ ولی نه هر مهوّسی را این معنی حاصل شود، بلکه عمری شجرهٔ ارادت را در بستان دل به آب ریاضت و اخلاص تربیت باید کرد تا مثمرِ این سعادت (9A) گردد.

ابوبکر کتانی[۹۰] ـ رحمة‌اللّه علیه ـ فرمود که علامةُ المریدِ اَنْ یکونَ فیه ثلاثة اشیاء نَوْمه غلبةٌ و اَکْلُهُ فاقةٌ و کلامُهُ ضَرورةٌ. گفت: مرید صادق را سه نشان بود. اوّل خواب وی مثل خواب غرقه‌شدگان بود، و خوردن وی مثل خوردن بیماران بود، و سخن وی چون سخن مصیبت‌زدگان بود. ابوعلی رودباری ـ قُدِّسَ سِرُّهُ ـ فرمودند که لایکونُ المریدُ مریداً حتی لایکتبَ علیه صاحبُ الشمالِ عِشرین سنة. گفت: مرید را وقتی مرید خوانند که ملائکه کِرام بیست سال در صحیفهٔ[۹۱] بدی وی قلم نرانند.

نظم [۹۲]

در این ره هر که او ثابت قدم نیست
ره جانش به اسرار قِدَم نیست
دلی کز مُلک معنی باخبر شد
در او اندیشهٔ شادی و غم نیست
بیا در عشق[۹۳] محرم باش زیرا
ره نامحرمان اندر حرم نیست
تو همچون قطره از دریا جدایی
از آنت هیچ گوهر[۹۴] در شکم نیست
نمی‌یاری به بحر انداخت خود را
تو را دریای گوهر لاجرم نیست
به دریای فنا انداز خود را
که آن جا صورت لا و نعم نیست
چو قطره غرق دریا شد بکلّی
همه دریاست آن جا کیف و کم نیست
ولی نابودِ تو شرطست آنجا
که هرگز آفتاب و شب بهم نیست.

ای عزیز[۹۵]، حقیقت ارادت آن است که ارادت تو در ارادت او گم شود. تا یک ذرّه از ارادت تو باقی بوَد، خودپرست باشی؛ تا از خودپرستی فارغ نشوی، خداپرست نتوانی بود، و تا بنده نشوی، آزادی[۹۶] نیابی، تا پشت (10B) به هر دو عالم نکنی، به آدم و آدمیّت نرسی؛ و تا از خود نگریزی، به خدا نرسی؛ و تا خود را فدا نکنی، مقبول آن حضرت نشوی؛ و تا همه درنبازی، همه[۹۷] نگردی. و این معنی جز به تجرید ظاهر و تفرید باطن، که از جمیع شواغل اِعراض کنی، دست ندهد؛ و تا

تجرید و تفرید صفت سالک نگردد، ثمرهٔ توحید از شجرهٔ ارات پدید نیاید؛ و تا غیری را در باطن جای بود، سرّ توحید در[۹۸] لوح دل نقش نپذیرد.

شعر

تو را تا جان بود جانان نباشد
که با جانان حدیث جان نباشد
گرت یک ذرّه مهر آید پدیدار
مه رویش ز تو پنهان نباشد
اگر درمانت باید درد را باش
چو بی دردی تو را درمان نباشد
به دشواری توانی یافت بویی
که سلطانی چنین آسان نباشد
به سر می‌رو چو پرگار اندرین راه
که راه دوست را پایان نباشد[۹۹].

ارادت بَدْوِ مقام سالکان است؛ و مقصود از قطع عقباتِ مقاماتْ ورودِ دریای زلالِ توحید است که اَقصیٰ آمالِ طالبان است. توحید عنقای قلّهٔ قافِ ذروهٔ وُثقیٰ است، توحید آفتابِ عالَمِ بقاست؛ توحید شکوفهٔ بستانِ تقواست؛ توحید قطبِ دایرهٔ کون و مکان است؛ توحید سر[۱۰۰] مَدارِ زمین و آسمان است، توحید امانِ[۱۰۱] جهان و جهانیان است، توحید شهباز هوای فضای لامکان است؛ توحید مشعلِ نیرانِ اَشواقِ طالبان است؛ توحید آرام دلِ[۱۰۲] مُحبّان است؛ توحید مونسِ[۱۰۳] جان مشتاقان است، توحید مرهم ریشِ عاشقان است؛ توحید مِحَکِّ نقدِ صادقان است؛ توحید مهدیِ راهِ سالکان است؛ توحید نور جبینِ (11A) عارفان است. قال ابو القاسم جنید ــ رحمة الله علیه[۱۰۴] ــ: التّوحیدُ هوَ اِفرادُالقِدَمِ عن الحُدوثِ و الخروجُ عن الاوطانِ وقطع المحابّ و ترک ما علم و جهل و اَنْ یکونَ الحقُّ مکانَ الجمیعِ. جنید ــ قدس سرّه ــ فرمود که

توحید آن بوَد که وادیِ مقدّسِ قِدَم را از لوثِ خاشاکِ حدوث پاک داری، و از منزلِ وحشتگاه حظوظ رختِ الفت برداری، و هر چه دیدی و دانستی نادیده و نادانسته انگاری، و در کلّ حقیقی چنان گم شوی که از جزئیات[۱۰۵] یاد نیاری. و قالَ الرُّوَیم: التّوحیدُ محوُ آثارِ البشریّة و تجرّدِ الالهیّة. ابومحمد رویم فرمود که توحید آن بوَد اَنوارِ[۱۰۶] آفتابِ ذات بر صحرای هویّت تابد و قطرهٔ بارانِ حدوث در بحرِ وحدت گم شود که خود را بازنیابد.

نظم

تو در او گم شو که توحید این بود
گم‌شدن گم کن که تفرید این بود
گر تو خواهی تا بدین منزل رسی
تا که مویی مانده‌ای مشکل رسی
هر که در دریای وحدت گم نشد
گر همه آدم بود مردم نشد
تا نگردی بیخبر از جسم و جان
کی خبر یابی ز جانان یک زمان
گر جهانی راه هر دم بسپری
گام اوّل با شدت چون بنگری
هیچ سالک راه را پایان ندید
هیچ کس این درد را درمان ندید
جملهٔ مردان نهان اینجا شدند
از دو عالم بی‌نشان اینجا شدند
عاشقان دانند در میدان درد
تا فنای عشق با ایشان چه کرد

ای عزیز[۱۰۷]، بدان که توحید را ظاهری است و باطنی و صورتی و معنیی. دلِ انسان محلِ (12B) معانیِ[۱۰۸] باطن، و زبان ترجمانِ صورتِ ظاهر، و باطنِ آن معرفت و ظاهرِ آن ذکرِ لَاالٰهَ اِلَّا اللّٰه.و اشارتِ تنزیلِ ربّانی و عباراتِ لطیفهٔ رسول[۱۰۹] و برکشیدهٔ حضرتِ سبحانی در شرحِ فضایل این معنی بیش از آن است که در چنین عجاله شرح آن توان داد؛ بلکه نزولِ جمیع کتب بر قلوب کُمّل[۱۱۰]، که انبیا و رسل اند، برای تحلیلِ عقایدِ مشکلات و تشریح لطایفِ مجملاتِ این معنی است؛ و السنهٔ جمیع مخلوقات، از ملائکه و اولیا و رُسُل و جنّ و وحوش و طیور، از بدایت فطرت تا نهایتِ خلقت، به ذکرِ شرحِ عجایبِ این معنی ناطق است که وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ[۱۱۱].و زبانِ وصف همه از عبارتِ کُنه حقیقتِ آن قاصر که وَلَوْ اَنَّ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ کَلِماتُ اللّٰهِ[۱۱۲].

ای عزیز[۱۱۳]، قطره‌ای از بحر اعظم چه نشان تواند داد؟ خود هر که از آن حضرت عبارتی گوید یا اشارتی کند یا حقیقتی داند یا علامتی بیند، هر چه گوید و شنود و داند و بیند همه لایق حوصلهٔ آن کس بود و حضرت عزّت از آن همه مقدّس و منزّه. لاتُدْرِکُهُ الْاَبْصارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصارَ وَهُوَ اللَّطیفُ الْخَبیرُ[۱۱۴] * وَلایُحیطونَ بِهِ عِلْماً[۱۱۵].
ولکن بِحار رحمتِ حضرتِ ربوبیّت و نسیم نفحاتِ لطایفِ جنابِ صمدیّت آن اقتضا کرد که هر ذرّه را از ذرّات وجود نوری بخشید[۱۱۶]، و آن نور است که سبب ظهور وجود او بود از کتم عدم تا بدان نورْ مشاهدهٔ جمال آن حضرت تواند کرد و به قدر قوّتِ آن نور از آن جمال خبری تواند داد (13A) و عبارتی تواند کرد؛ چه او را جز بدو نتوان دید، که لایحمل عطایاهم الا مطایاهم[۱۱۷].

پس فاطرِ کاینات هر یکی را به حسبِ استعداد خود عطایی فرمود و هر شخصی را موافقِ حال او در مطالعهٔ[۱۱۸] معارف و حقایقِ اسرارِ ذات و صفاتِ الوهیت مرتبه‌ای تعیین کردند که وَما مِنّا اِلّا لَهُ مَقامٌ مَعْلومٌ[۱۱۹].لاجرم هر عارفی از آن حضرت عبارتی دیگر گوید، و هر عاشقی نشانِ دیگر[۱۲۰] دهد، و هر سالکی راه دیگر پوید، و هر محققی اشارت دیگر ادا کند، و هر مُحبّی ذوقی دیگر یابد.

شعر

ای تـو را در هـر دلـی کـاری[۱۲۱] دگـر
در پـس هـر پـرده بـازاری دگـر
هـر دمـی هـر ذرّه را بـنـمـوده بـاز
از جـمـال خـویـش رخـساری دگـر
چـون جـمـالـت صدهـزاران روی داشت
بـود در هـر ذرّه دیـداری دگـر
دام حـسـنـت دایـمـا گـسـتـرده‌ای
تـا بـود هـر دم گـرفـتـاری دگـر.

ای عزیز[۱۲۲]، بدان که سالکانِ راه طریقت بر اقسام‌اند؛ و قسمی را در مطالعهٔ انوار توحید مقامی، و اهل هر مقام را مشربی از مشاربِ[۱۲۳] ربّانی، و حظِّ[۱۲۴] هر مقامی آیتی[۱۲۵] از آیاتِ مجید. چون صبحِ سعادتِ عاشقان از مشرقِ عنایت طلوع کند، اشارتِ وَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ[۱۲۶] برای تعلیمِ توحیدِ اطفالِ طریقت جلوه کند؛ و چون شجرهٔ طیّبه در زمینِ بستانِ دل ثابت شود و اصل قاعدهٔ توحید در صحرای عقول راسخ گردد، تسقیهٔ شجرهٔ ایمان از میاهِ ینبوعِ شَهِدَاللّٰهُ اَنَّهُ لااِلٰهَ اِلّاهُوَ[۱۲۷] بود؛ و چون تسقیه به کمال رسید، شجرهٔ توحید مثمرِ انواعِ طاعات و عبادات (14B) گردد که یُسقیٰ بِماءٍ واحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْاُکُلِ[۱۲۸]، و سرّ ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ[۱۲۹] مشاهده افتد، و عبادات ظاهر از اعمال باطن ممیّز گردد، و امتیاز میان ایمان و اسلام حاصل شود، و از اینجا اختلاف میان علمای ظاهر پدید آید تا جمعی ایمان را عین اسلام دانند و قومی غیر گویند و گروهی اسلام را بر ایمان تفضیل نهند و جماعتی ایمان را بر اسلام[۱۳۰]. و اربابِ بصیرت به امثال این عبارات مختلفه التفات ننمایند؛ زیرا که به نور یقین[۱۳۱] مشاهده کرده‌اند و دانسته که چون حاجبانِ مشیّت لمعهٔ نورِ نارِ مبارکهٔ

توحید از قداحهٔ هدایت در مجمرِ دلِ مخصوصانِ عنایتِ ازلی زنند، عبیر امانتِ إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ[۱۳۲]، که از اسرارِ خطاب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ[۱۳۳] در سویدای مجمرِ دل مودع است، به ظهورِ تلهّبِ نارِ توحید فرا سوختن آید و نسیمِ روایحِ آن عبیر از راهگذرِ حواسِّ باطنِ بر جوارح و اعضا رسد و جمیع شهرِ بدن به تعبیق[۱۳۴] عطرِ اسرارِ[۱۳۵] معارف معطر شوند و جمله رعایای ظاهر و باطنِ شهرِ وجود متأثر گردند و از تیهِ بُعد و وادیِ غفلت روی به بساطِ قرب و طاعت آرند. نام این طاعت، که بر رعایای[۱۳۶] جوارح روان شد، اسلام آمد و حقیقتِ آن نار مبارکه که در مجمر دل افروخته گشت ایمان، و مطالعهٔ[۱۳۷] طلعتِ جمالِ آن نورِ نار عنایت و متأثر گشتن بوی[۱۳۸] عبیرِ امانتْ احسان، و تحقیقِ سرِّ حکمتِ ظهورِ نورِ توحید و رایحهٔ عبیرِ امانتْ ایقان.

پس از اینجا معلوم شد که نورِ اسلامْ آثاری آمد و نور ایمانْ افعالی و نور احسانْ صفاتی و نور ایقانْ ذاتی[۱۳۹]؛ یعنی بوادیِ نسیمِ عنایتِ آثاری مفصح[۱۴۰] نورِ اسلام (15A) شد، و لوایحِ سنای تجلّیِ افعالی مظهِرِ نورِ ایمان، و لوامِعِ ضیای تجلّیِ صفاتی مُثْمِرِ شجرهٔ احسان، و طوالعِ انوارِ خورشیدِ ذاتی مسبّبِ قواعدِ سریرِ ایقان[۱۴۱]، عرفه من هو اهله.[۱۴۲]

شعر

هست این سرّ هر زمان پوشیده‌تر
خون جانها زین سبب جوشیده‌تر
نیست کس را از حقیقت آگهی
جمله می‌میرند با دست تهی
هر که در عادت رود از روزگار
نیست او را با حقیقت هیچ کار
در حقیقت روز عادت دور باش
نی‌زابلیسی[۱۴۳] به خود مغرور باش

چون نمی‌آیی به سر[۱۴۴] از خویش تو
کی توانی شد خدا اندیش تو
چند خواهی بود نه[۱۴۵] پخته نه خام
نه بد و نه[۱۴۶] نیک و نه خاص و نه عام
تشنه از دریا جدایی می‌کنی
بر سر گنج و گدایی می‌کنی
کار باید کرد و مرد کار نیست
ورنه تا آب از توره بسیار نیست
ور چنین می‌بگذرد عمری که هست
نیست جز باد[۱۴۷] از چنین عمری به دست.

چون معلوم کردی که ذکر ظاهرِ توحید است و معرفتْ باطن و حقیقتِ آن، بدان که ذکرِ مختار نزدیک اربابِ بصیرت لاٰاِلٰه اِلاّ اللّه است؛ زیرا که قطعِ منازلِ این راه به خطواتِ نفی و اثبات میسّر می‌شود، که پیوسته به منجلِ نفی قطعِ علایق[۱۴۸] و عوایقِ اشجار غیریّت می‌کند از بستان دل، و به قوّتِ اثباتْ نهالِ توحید ثابت می‌کند، و این معانی جز در حقیقت لاٰاِلٰه اِلاّ اللّه یافت نمی‌شود و هیچ نوع از عبادات و اذکار در ترّقیِ درجاتِ منازل و مقاماتْ اثرِ سرعت این کلمه نداشت؛ (16B) و از این جهت بود که رسول ـ علیه السّلام ـ فرمود که کُلُّ حَسَنَةٍ یعملها[۱۴۹] الرّجلُ توزَنُ[۱۵۰] یومَ القیامةِ الاّ شهادةَ اَنْ لاٰاِلٰه الاّ اللّه فإنّها لا توضَع[۱۵۱] فی المیزان فانّها لو وُضِعَتْ فی المیزانِ و وُضِعَتِ السّمواتِ السّبع و الأرضون السبع[۱۵۲] و ما فیهِنَّ کانَ لااله الاّ اللّه ارجحُ مِنْ ذٰلِک؛ می‌فرماید که در حشر[۱۵۳] عظیم، که قیامت کبری[۱۵۴] است، جمیع اذکار و اعمال بنده را در دیوانِ حساب و میزان آرند مگر لااِله الاّ اللّه که از محسوبات و موزونات نشمارند، زیرا که عرش و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابلهٔ انوارِ توحید ندارند.

چون بعضی از فضایلِ ذکر دانستی، بدان که ذکرِ جَهْرْ مَنهی[۱۵۵] است از وجوه بسیار، بعضی از کتاب و بعضی از سنت و بعضی به قیاس عقلی.

وجه اوّل، حق‌تعالی می‌فرماید: وَاذْكُرْ رَبَّكَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخيفَةً وَدونَ الْجَهر [۱۵۶]. دوم فرمود در دیگر: وَلا تَجْهَرْ بِصَلوٰتِکَ وَلا تُخافِتْ بِها [۱۵۷]. سیم، فرمود که اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً [۱۵۸] چهارم از برای تأدیب صحابه فرمود: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا اَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ اَنْ تَحْبَطَ اَعْمالُكُمْ وَاَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ [۱۵۹]، می‌فرماید که در وقت مخاطبه با رسول آواز بلند مکنید؛ که اگر در خدمت وی سخن بلند گویید چنان که با یکدیگر می‌گویید، اعمال شما حبطه شود و شما را از آن خبر نباشد. و چون با رسول حق سخن بلند گفتن موجب تحبیط اعمال است، با حضرت صمدیّت اولیتر ادب نگاه‌داشتن و از (17A) راه تضرّع و مسکنت و خشوع و خضوع ذکر حق‌تعالی گفتن.

امّا وجه سنّت، رسول علیه‌السلام فرمود که خیرُ الذّکرِ الخفیُّ و خیرُ الرّزقِ ما یکفی [۱۶۰]: چون می‌بینیم که رزقِ فوق‌الکفایه شرّ و بطر ثمره می‌دهد، از اینجا معلوم می‌شود که ذکر نیز چون جهر شود عُجْب و ریا ذخیره نهد [۱۶۱]. دیگر نقلِ صحیح است که چون صحابه از غزای خیبر بازگشتند ذکر بلند می‌گفتند. چون رسول ـ علیه‌السلام ـ بشنید، رخسارهٔ مبارکش سرخ شد از غضب و غیرت که بر وی مستولی شد. فرمود که اربعوا بِأَنْفُسِکم فإنکم لا تدعون اَصَمّاً و لا غایباً انّکم تدعونَ سمیعاً قریباً [۱۶۲] و هو معکم [۱۶۳]، می‌فرماید: که چون بی‌ادبانِ غافل ذکرِ جنابِ کبریا به آواز بلند مخوانید و عظمتِ ذاتِ قدیم را از هیچ ذرّه از ذرّاتِ کاینات غایب مدانید تا از سعادتِ درجاتِ اهلِ حضور محروم نمایند. و امثال این حدیث در فضیلت ذکر خفّی بسیار است.

امّا دلیل عقلی [۱۶۴] آنکه چون فایدهٔ خلوتِ بزرگانِ طریقت در حبسِ حواسِ ظاهر دیده‌اند و از این سبب اهلِ خلوت را در جایِ تنگ و تاریک [۱۶۵] می‌نشانده‌اند و از مشغله دوری [۱۶۶] فرموده تا چون حواس ظاهر بسته شود حواس باطن گشاده گردد [۱۶۷]، چون آواز بلند پیوسته حاسّه سمع را مشغول می‌دارد آن فایده که مطلوب است کی حاصل آید؟ دیگر آنکه هر طاعت که به اخلاص نزدیکتر امیدِ قبولْ بیشتر، و هر چه از نظرِ خلقْ دورتر به اخلاص نزدیکتر. پس در خانه نشستن و شهر و محلّه از آواز خود پُر کردن (18B) که ما ذکر می‌گوییم از اخلاص دور [۱۶۸] و به ریا نزدیک [۱۶۹]

بوَد، دیگر آنکه ذکرِ بلند بیشتر آن بوَد که مزاجی که ضعیف بود چون بر جهر مداومت کند دماغ مختبَط شود و از فایدهٔ ترقی محروم ماند؛ زیرا که بنای دین بر عقل است. و در خبر است که روزی در خدمت رسول ـ علیه‌السّلام ـ یکی را صفت می‌کردند که طاعت بسیار می‌کند[۱۷۰]. رسول ـ علیه‌السلام ـ پرسید که عقلش چون است که اصلِ همهٔ طاعات آن است. دیگر آنکه در ظاهر می‌بینیم که کسی که در خدمتِ پادشاهی سخن بلندتر از قاعده می‌گوید، بازخواست می‌یابد[۱۷۱]؛ زیرا که این معنی از ادبِ ظاهر دور است و الظاهرُ عنوانُ الباطن[۱۷۲] مقرّر.

پس باید که نام حق جز به تواضع و خضوع نبرد و اشارت اناجلیسُ مَنْ ذَکَرنی[۱۷۳] نصبِ عین سازد. و در حضرتِ عزّت رعایتِ ادب کردن و به همگیِ خود به ذکرِ عظمتش مشغول بودن و جهد نمودن تا جز در وقت ذکر زبان بر خاطر نگذرد رسمِ مقبولانِ حضرت است؛ و اگر این معنی[۱۷۴] دست ندهد، آنچه در خاطر آید به جهدی[۱۷۵] تمام و جدّی[۱۷۶] بلیغ نفی آن کند تا از جملهٔ آن کسان[۱۷۷] بود که مجاهدان‌اند و از برکت وَالَّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا[۱۷۸] محروم نماند.

دیگر آنکه زبان را از دروغ و غیبت نگاه دارد تا لایق آن شود که مِجْرِیِ[۱۷۹] ذکر حق گردد؛ که هر زبان که به خیانت کِذْب[۱۸۰] و غیبت ملوّث شد، هرگز حقیقت ذکر بر آن جاری نشود الاّ حروف ذکرْ[۱۸۱] عَلَی الغفله.

دیگر حواس چشم و گوش را مراعات کند از دیدن و شنیدنِ ملاهی و مناهی. و شاغلترین چیزی دل را دریچهٔ گوش است؛ زیرا که چشم را (19A) اگر بر هم نهی نبینی. و اگر لب را ببندی توانی که نگویی، امّا گوش دریچه‌ای است گشاده تا از میان خلق بیرون نشوی، نتوانی که نشنوی. و این طریقهٔ عزلت است که مشایخ اختیار کرده‌اند، چندان که تواند رعایت کند که اساس و قاعدهٔ سلوک مبنی بر این معنی است. و چون عزلت و خلوت اختیار خواهد کرد، آداب و ارکان و شرایط آن معلوم باید کرد. و در این موضع[۱۸۲] برای تنبیه طالبان در شرایط و آداب خلوت ایمایی کرده شود، ان‌شاءالله تعالی.

بدان که نزدیک ارباب طریقت ارکانِ سلوک چهار چیز است، که جمیع امور

سلوک مبنی بر این ارکان است، و هر رکنی را از این ارکان اربعه بابی است.

باب اوّل طهارت است، لقوله تعالی: إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ [۱۸۳].

باب دویم توکّل است، لقوله تعالی: إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ [۱۸۴].

باب سیم [۱۸۵] توبه است، لقوله تعالی: إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ [۱۸۶].

باب چهارم عدل است، لقوله تعالی: إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ [۱۸۷].

و هر بابی را از این ابواب دو طبقه است: طبقهٔ ظاهر و طبقهٔ باطن و آن هشت شرط که استاد اهل طریقت، جنید ـ قدّسَ اللّٰه سِرَّه ـ تعیین کرده است، طبقات این ابواب است.

باب اوّل [۱۸۸] طهارت است [۱۸۹] و طبقات آن دوام وضو و دوام ذکر؛ وضو طبقهٔ ظاهر است که مطهِّرِ جوارح است از خبایث و اوساخ، و ذکر طبقهٔ باطن است که مطهِّرِ آیینهٔ دل است از کدورت دین و زنگ [۱۹۰] اغیار.

باب دوم [۱۹۱] توکّل است و طبقات آن دوام خلوت است (20B) و دوام صوم؛ خلوت طبقهٔ ظاهر است که حبسِ جوارحِ [۱۹۲] ظاهر می‌کند از تردّد، و صوم طبقهٔ باطن که حبسِ دواعی می‌کند از طلب غذا.

باب سیوم توبه است و طبقات آن دوام صمت است و دوام نفی خواطر صمت طبقهٔ ظاهر است که زبان را از ذکرِ غیردوست در بند کند، و نفی خواطر [۱۹۳] طبقهٔ باطن که نفس را از خواطر [۱۹۴] غیردوست منع می‌کند.

باب چهارم قسط است و طبقات آن دوام ربطِ دل است با روحانیتِ شیخ و دوام ترک اعتراض بر مقادیر حق جلّ و علا؛ و ربطِ دل با شیخْ طبقهٔ ظاهر است تا در وقت توجّه به [۱۹۵] روحانیتِ شیخْ فایدهٔ ارشاد تواند گرفت، و ترک اعتراض بر حق‌تعالی طبقهٔ باطن تا دل سالک در مقام رضا با حق تواند دم زد و یقین بداند که هر چه حکم مطلق کند عینِ مصلحت وی [۱۹۶] در آن بوَد.

دیگر طالب باید که از صحبت توانگرانِ غافل و مرده‌دلانِ جاهل به حکم فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنا [۱۹۷] احتراز کند و صحبت اهل صلاح و ارباب قلوب بر متابعتِ وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ [۱۹۸] غنیمت دارد و در

هیچ شکسته به چشم حقارت ننگرد و اشارتِ اولیایی تحت قبابی [۱۹۹] نصب عین سازد و یقین داند که این قبابْ صفتِ [۲۰۰] بشریّت است لاغیر. پس شرطِ ارادت آن است که در اولیای حق به نورِ حق نگرد نه به نور عقل و حسّ، تا از ولایت این قوم برخوردار شود. چه نفس دایماً از راه حسّ در هیأت بشری می‌نگرد و شیطان عقلِ خام وی را در اعتراض (21A) می‌اندازد. و از این جهت بود که جماعتی که رقم حرمان و داغ خسران بر دیدهٔ دل [۲۰۱] ایشان کشیده بودند، از راه حس، صورتِ بشریِ انبیاء ـ علیهم‌السّلام ـ می‌دیدند و از مشاهدهٔ وجود معنوی محروم بودند و می‌گفتند [۲۰۲]: ما هٰذا اِلّا بَشَرٌ مِثلُکُمْ یَاکُلُ [۲۰۳] مِمّا تَاکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ. [۲۰۴] و در حق کافران مکه [۲۰۵] فرمود که وَتَرٰیهُمْ یَنْظُرُونَ اِلَیکَ وَهُمْ لایُبْصِرُونَ [۲۰۶]

شیخ عبداللّه انصاری می‌گوید: مریدان پیران را در حال حیات شناسند تا برخورند، و منکران بعد از وفات دانند تا حسرت برند [۲۰۷]. بایزیدرا در حال حیات او هژده کس بیش نشناختند چنان که از او برخوردند، دیگران در ایذاء او ید بیضا نمودند و چون نقل کرد همه مریدگورِ او شدند بی‌فایده، از آن که از راه حسّ جز صورتِ بشری وی نمی‌بینند و به گوشش کلمات وی می‌شنوند. پس باید که هیچ کس را به نظر حقارت نبیند، و در باطن یک نَفَس از مراقبه خالی نباشد، و یقین داند که هر نَفَسی را بر وی حقی است و او را از هرِ نَفَسی حظّی. حظِ او از نفَس حیات است و حق نَفَس بر او حضورِ باحق: اگر حظِ خود بستاند و حقِ او نگزارد [۲۰۸] ظلم کرده باشد و مستحق عقوبت بوَد. و از این جاست که سیّدالطایفه جنید بغدادی ـ قَدَّسَ الله سِرَّه ـ فرمود که هر چه از تو گذشت قضای آن ممکن نیست، از آن که حالی نَفَس خود را اگر به قضای مافات صرف کنی حقِ این نفس ضایع کرده باشی. و الفقیرُ ابنُ الوقت اشارت بدین معنی است.

و باید که از هر هفته صوم پنجشنبه با دوشنبه و از هر ماهی ایّام بیض، و شبِ جمعه صلوةِ تسبیح در وقت تهجّد [۲۰۹]، و هر روز (22B) سبعی از قرآن با تدبّر [۲۱۰] برخواند، و در وقت طلوع و غروب آفتاب در خانهٔ خلوت روی به قبله ذکر خفیِ قوی فرو نگذارد، و در حال صوم فطر کند به آب، و میان مغرب و عشا به ذکر احیا کند،

که مشایخ بر آنند که زود افطار کردن و این ساعت احیا کردن[۲۱۱] فاضلتر از روزه داشتن و این وقت به خوردن مشغول شدن. و اگر در روز صوم عزیزی التماسِ افطار کند، منع نکند؛ که ثواب آن بسیار است، مگر نیّت نذر[۲۱۲] کرده باشد یا قضا.

و در صبح و شام این دعا[۲۱۳]، که مروی است از حضرت مصطفی علیه‌السلاّم، می‌خواند: اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک بِأَنّک انت اللهّ[۲۱۴] لااله الاّ انت المِلکُ القُدّوس السّلامُ المؤمنُ المُهَیمَنُ العزیزُ الجبّارُ المتکبّر وَأَنَّ محمداً عبدُک و رسولُک. اللهّم اِن احییتنی فی هذاالیوم. و در شام[۲۱۵] بگوید: فی هذاالليل فاحِینی فی صحةٍ و عزّةٍ و عافیةٍ مِنْ کلّ بلیّةٍ صوریّةٍ و معنویّة و ان توفیّتنی فتوفنی الیک مُسلِماً غیر مفتونٍ[۲۱۶] و أَلحِقنی بالصالحین[۲۱۷] بِرَحمتِک یا اَرْحَمَ الرّاحمین و الحمدُلِلّهِ وحدَه و السّلامُ عَلیٰ مَنِ اتبَعَ الهُدیٰ. (23A)

پانوشتها

۱) محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی، ج۱ ص ۵۳۷.

۲) دکتر محمدریاض، احوال و آثار میرسیدعلی همدانی با شش رساله از وی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۵م.

۳) دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج۳ ص ۱۲۹۷.

۴) ایضاً احوال و آثار میرسیدعلی، ص ۶، یادآور می‌شوم، چون کلمهٔ (رحمة‌الله) را در تاریخ ولادتش آورده‌اند که به حساب ابجد (۷۱۴) می‌شود، لذا اصح است.

۵) حافظ حسین کربلائی تبریزی، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، تصحیح جعفر سلطان‌القرائی، ج ۲ صص ۲۵۱ ــ ۲۵۲.

۶) همان کتاب، ص ۲۵۲.

۷) نفحات‌الانس، ص ۴۴۷.

۸) خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳ صص ۵۴۲ ــ ۵۴۳.

۹) دکتر احسان‌الله علی استخری، اصول تصوف، ص ۲۸۷.

۱۰) سعید نفیسی، سرچشمهٔ تصوف در ایران، صص ۱۹۸ ــ ۱۹۹؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۱.

۱۱) عبدالله قطب‌بن مُحیی، مکاتیب، خانقاه احمدیه شیراز ص ۱۱۶۰، در این‌جا نام سی‌ونه‌تن از بزرگان این سلسله آمده است.

۱۲) مصباح الهدایه، مقدمه، ص ۳۰.

۱۳) سرچشمهٔ تصوف در ایران، ص ۷۶.

۱۴) روضات الجنان، صص ۱۶۸، ۲۴۳، ۲۵۰.

۱۵) سعیدنفیسی، تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۲ ص ۷۵۳.

۱۶) احوال و آثار میر سیدعلی، ص ۷۵.

۱۷) برای اطلاع رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ ص ۱۲۹۷. ذخیرةالملوک تصحیح دکتر سیدمحمود انواری، صص چهل و شش ـ چهل و هشت؛ اصول تصوف، صص ۲۹۰ ـ ۲۹۲، ریاض العارفین، رضاقلی‌خان هدایت، چاپ سنگی، ص ۱۰۹.

پاورقی های متن

۱) پار: ذکریه + امیریه. ۲) مر: «ریاض» ندارد. ۳) قرآن، ۱۳۳/۴. ۴) مر: حصار + کرم. ۵) قرآن، ۴/۵۷. ۶) کم، مر: بر روح. ۷) پار: قالب معطر + مطهر، کم: معطر + مطهر. ۸) کم: اولیاء. ۹) ایا: وجود + او. ۱۰) مر: «بیت» ندارد. ۱۱) مر: «عالم» ندارد، کم: عالم حقیقة... ۱۲) پار، کم، مر: احضار. ۱۳) مر: نفس. ۱۴) قرآن، ۱/۷۶. ۱۵) مر: «خطاب» ندارد. ۱۶) قرآن ۱۷۲/۷. ۱۷) قرآن، ۱۰۸/۲۳. ۱۸) پار: آثار، مر: «آلانام» ندارد. ۱۹) مر: اراده. ۲۰) قرآن، ۵۴/۵. ۲۱) قرآن، ۵۵/۵۴. ۲۲) قرآن، ۴۴/۴۱. ۲۳) قرآن، ۱۷۲/۷. ۲۴) قرآن، ۳۱/۴۷. ۲۵) مر: عقل + ایمان. ۲۶) قرآن، ۷/۵۶. ۲۷) قرآن، ۳۲/۳۵. مر: بالخیرات + باذن الله. ۲۸) مر: «و بازی» ندارد. ۲۹) قرآن، ۲۰/۵۷. ۳۰) قرآن، ۵۳/۱۲. ۳۱) قرآن، ۱۴/۳. ۳۲) قرآن، ۲۰/۴۶. ۳۳) قرآن، ۷/۳۰. ۳۴) قرآن، ۶۷/۹. ۳۵) قرآن، ۱۶/۲. ۳۶) قرآن، ۲۱/۱۱ و ۲۲. ۳۷) مر: «فیها» ندارد. ۳۸) قرآن، ۷۱/۴۳. ۳۹) کم، مر: فانی. ۴۰) قرآن، ۷۸/۲۲. ۴۱) قرآن، ۳۰/۴۱. ۴۲) ایا: «سابقان» ندارد. ۴۳) قرآن، ۱۷/۵۳. ۴۴) ایا: «جان» ندارد. ۴۵) قرآن، ۱۲/۲۰. ۴۶) قرآن، ۲۱/۵۷. ۴۷) پار: ذاکر، ایا: ذکر + که. ۴۸) ایا: جمال و حسن. ۴۹) ایا: ساحات. ۵۰) ایا: بوی. ۵۱) ایا: رسد. ۵۲) مر: از «محبّت که... شود و» افتادگی دارد. ۵۳) سایر نسخ: «از» ندارد. ۵۴) مر: آوازه + دنیا. ۵۵)

مر: «آن» ندارد. ۵۶) مر: «درآن» ندارد. ۵۷) ایا: کم + و. ۵۸) ایا: اصحاب. ۵۹) همهٔ نسخ: به وادی. ۶۰) مر: «بر به‌وادی صدور» ندارد. ۶۱) کم: دنیا، مر: «ازآن» ندارد. ۶۲) مر: و مصطرب + اصطراب. ۶۳) ایا، مر: شاید. ۶۴) ایا: «را» ندارد. ۶۵) ایا، کم، مر: سده، از نسخهٔ پاریس تصحیح شد. ۶۶) ایا: نسبت. ۶۷) مر: حیوان. ۶۸) کم، ایا: است. ۶۹) قرآن، ۷۲/۳۳. ۷۰) کم، مر: و از حمل عشق حملهٔ عرش... ۷۱و۷۲) قرآن ۷۲/۳۳. ۷۳) مر: از فرزندان آدمم. ۷۴) ایا: «حبی» ندارد. ۷۵) کم، مر: دوستی + ما. ۷۶) ایا: «قدم» ندارد، مر: «ثابت‌قدم» ندارد. ۷۷) مر: «ایشان» ندارد. ۷۸) رک: برخی توضیحات. ۷۹) مر: «قریب» ندارد. ۸۰) ایا: «فیه» ندارد. ۸۱) مر: «معلم» ندارد. ۸۲) قرآن، ۳۱/۲. ۸۳) مر: لوح. ۸۴) قرآن، ۵۳/۴۱. ۸۵) کم، مر: مفتی. ۸۶) ۸۷) قرآن، ۲۹/۸، ایا: بخشی از این آیه افتادگی دارد. ۸۸) مر: «علم» ندارد. ۸۹) رک: برخی توضیحات ۹۰) ایا: کتابی ۹۱) پار: صحیفه + اعمال. ۹۲) از نسخهٔ پارس نقل شد، ایا: شعر ۹۳) ای: بیا و عشق، کم: بیاد عشق. ۹۴) مر: آنت+درّمعنی. ۹۵) مر: «ای عزیز» ندارد. ۹۶) مر: آزاد+نگردی، ایا: آزاد+نیابی. ۹۷) ایا: همه+نگر. ۹۸) سایرنسخ: بر. ۹۹) ایا: این بیت را ندارد. ۱۰۰) مر: «سر» ندارد. ۱۰۱) مر: «امان» ندارد. ۱۰۲) ایا: «دل» ندارد. ۱۰۳) مر: «مونس» ندارد. ۱۰۴) پار، مر: این جمله دعایی را ندارد. ۱۰۵) پار، مر: جزویات. ۱۰۶) مر: نور. ۱۰۷) مر: «ای عزیز» ندارد. ۱۰۸) مر: معنی. ۱۰۹) مر: «رسول» ندارد. ۱۱۰) ظاهراً صفت است بمعنی کامل، بزرگ، ایا، کم: کِلَم (جمع) کلمه، مر: این کلمه را ندارد. ۱۱۱) قرآن، ۴۴/۱۷. ۱۱۲) قرآن، ۲۷/۳۱. ۱۱۳) مر: «ای عزیز» ندارد. ۱۱۴) قرآن، ۱۰۳/۶. ۱۱۵) قرآن، ۱۱۰/۲۰. ۱۱۶) پار، مر: بخشد. ۱۱۷) رک: فهرست تمثیلات. ۱۱۸) پار، مر: مطالع. ۱۱۹) قرآن، ۱۶۴/۳۷. ۱۲۰) مر: «دیگر» ندارد. ۱۲۱) مر: «کار، بازار، رخسار، دیدار، گرفتار+دگر». ۱۲۲) مر: «ای عزیز» ندارد. ۱۲۳) ایا: اشارتی، مر: اشارت. ۱۲۴) کم: از «مقامی و اهل هر مقام... حظّ هر» افتادگی دارد. ۱۲۵) مر: از آن آیتی... ۱۲۶) قرآن، ۱۶۴/۲. ۱۲۷) قرآن، ۱۸/۳. مر: تسقی. ۱۲۸) قرآن، ۴/۱۳. ۱۲۹) قرآن، ۳۲/۳۵. ۱۳۰) مر: این دو جمله برعکس آمده است. ۱۳۱) ایا: از «و ارباب...

نوریقین» افتادگی داشت که از سایر نسخ عکسی افزوده شد ۱۳۲) قرآن، ۷۲/۳۳. ۱۳۳) قرآن، ۱۷۲/۷. ۱۳۴) مر: «به‌تعبیق» ندارد. ۱۳۵) مر: اسرار+و. ۱۳۶) مر: وعاء + جوارح. ۱۳۷) مر: مطالع + طلعت. ۱۳۸) مر: به + بوی. ۱۳۹) مر: «ذاتی» ندارد. ۱۴۰) پار: آثار منتج، از سایر نسخ عکسی اصلاح شد. ۱۴۱) مر: «ایقان» ندارد. ۱۴۲) رم: برخی توضیحات ۱۴۳) مر: «ابلیسی» ندارد. ۱۴۴) مر: به سیر. ۱۴۵) مر: «نی». ۱۴۶) پار: نه بد نیک. ۱۴۷) ایا: نیست جز بادی... ۱۴۸) مر: «علایق» ندارد. ۱۴۹) مر: «یعملها» ندارد. ۱۵۰) مر: یوزن. ۱۵۱) مر: «یعملها» ندارد. ۱۵۲) مر: «والارضون السبع» ندارد. ۱۵۳) سایر نسخ عکسی: محشر. ۱۵۴) مر: «کبری» ندارد. ۱۵۵) مر: «منهی» ندارد. ۱۵۶) قرآن، ۲۰۵/۷. ۱۵۷) قرآن، ۱۱۰/۱۷. ۱۵۸) قرآن، ۵۵/۷. ۱۵۹) قرآن، ۲/۴۹. ۱۶۰) رک: فهرست احادیث. ۱۶۱) مر: کند. ۱۶۲) پار، قریباً سمیعا. ۱۶۳) رک: فهرست احادیث. ۱۶۴) مر: «عقلی» ندارد. ۱۶۵) مر: تاریک و تنگ. ۱۶۶) مر: دور. ۱۶۷) مر: بگشاید. ۱۶۸) مر: دور + تر. ۱۶۹) مر: نزدیک + تر. ۱۷۰) مر: دارد. ۱۷۱) مر: «می‌یابد» ندارد. ۱۷۲) رک: برخی توضیحات. ۱۷۳) رک: برخی توضیحات. ۱۷۴) ایا: آن. ۱۷۵) مر: جهد + تمام. ۱۷۶) پار، مر: جد + بلیغ. ۱۷۷) ایا: بسین!، پار: لبین!، مر: جمله + پیشین. از نسخه «کم» تصحیح شد. ۱۷۸) قرآن، ۶۹/۲۹. ۱۷۹) مر: مجرای. ۱۸۰) پار: خبایث + کذب، کم: خباثت و کذب، مر: جنایت + کذب. ۱۸۱) مر: ذکر حروف. ۱۸۲) مر: نسخه. ۱۸۳) قرآن، ۲۲۲/۲. ۱۸۴) قرآن، ۱۵۹/۳. فقط در نسخهٔ «مر» جای باب دوم و سوم عوض شده است. ۱۸۵) ایا: سیوم. ۱۸۶) قرآن، ۲۲۲/۲. ۱۸۷) قرآن، ۹/۴۹. ۱۸۸) مر: اوّل باب. ۱۸۹) ایا: «است» ندارد. ۱۹۰) مر: رنگ. ۱۹۱) فقط در نسخه «مر» جای باب دوم و سوم عوض شده است. ۱۹۲) مر: حواس. ۱۹۳ و ۱۹۴) ایا: خاطر. ۱۹۵) مر: با. ۱۹۶) مر: «وی» ندارد. ۱۹۷) قرآن، ۲۹/۵۳. ۱۹۸) قرآن، ۲۸/۱۸. ۱۹۹) پار: قبابی + لایعرفهم. ۲۰۰) مر: صفات. ۲۰۱) ایا: دیده + و دل. ۲۰۲) مر: «و می‌گفتند» ندارد. ۲۰۳) مر: یاکل + ویتمتع. ۲۰۴) قرآن، ۳۳/۲۳. ۲۰۵) ایا: «مکه» ندارد. ۲۰۶) قرآن، ۱۹۸/۷. ۲۰۷) مر: برند. با این که همهٔ نسخ «خورند» مضبوط است، امّا ظاهراً همین صورت، دلپذیرتر است. ۲۰۸) همهٔ

نسخ: نگذارد. ۲۰۹) مر: وقت + خفتن. ۲۱۰) مر: «باتدبر» ندارد. ۲۱۱) مر: از «و این. . . کردن» ندارد. ۲۱۲) مر: «نذر» ندارد. ۲۱۳) مر: «دعایی که». ۲۱۴) مر: «الله + الذی». ۲۱۵) پار: «شب». ۲۱۶) مر: «مغبون». ۲۱۷) مر: بصالحین + رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین آمین.

توضیحات

ص ۱ خطاب اَلست... یکی از مواردی که در شعر فارسی مضمون این آیهٔ شریفه به تصویر کشیده شده است، در منطق‌الطیر عطار می‌باشد که می‌گوید:

خه‌خه‌ای درّاج معراج الست دیده بر فرق بلی تاج الست
چون الست عشق بشنودی بجان از بلی نفس بیزاری ستان

(ص۴۰، چاپ دکتر مشکور)

مفسّرین در تفسیر این آیه اختلاف دارند. جهت اطلاع رک: (کشف‌الاسرار، ج ۳ صص ۷۸۶ـ۷۹۵ـ۷۹۶. تفسیر امام فخر رازی، ج ۴ ص۴۵۷. مجمع‌البیان، ج۲ ص۴۹۶).

ص ۱ یُحِبُّهم و یُحِبّونه... بزعم اغلب مفسّرین پیشگوییست که در حقِ اصحاب ردّه نازل شده است (تفسیر ابن‌عباس، ص ۹۶) یا (تفسیر ابوالفتوح رازی) ذیل همین آیهٔ شریفه. مولانا جلال‌الدّین مولوی می‌گوید:

میل و عشق آن شرف هم سوی جان زین یحبّ را و یحبّون را بدان

(ج ۳ ص ۲۵۴، مثنوی چاپ نیکلسون)

چون یحبّون بخواندی در نبی با یحبهم قرین در مطلبی

(ج۵ ص۱۳۹، همان مأخذ)

«... زیرا که اقبال محبوب به محبّ، سَرِ تمام مُرادات است. باش تا آیهٔ یُحبهُم و یُحِبُّونه سرّ خود را با تو گوید تا از احوال عشّاق الهی باخبر گردی». (مناهج ـ الانوار المعرفه، صص۴۲۱ـ۴۲۲).

ص ۲ یا دنیا مُرّی علیٰ... مؤلف این رساله شرحی در همین باب خود داده

است (ص۱۷) امّا در غالب مآخذ و کتب صوفیّه که به عنوان حدیث نقل شده است، بصورت فوق ندیدم و آنچه هست: اَولیائی تَحتَ قبابی لایَعرِفُهُمْ غَیْری:
(مصباح‌الهدایه، ص۴۱۶، کشف‌المحجوب، ص۷۰، مرصادالعباد، ص۷۱۳).

ص ۲ ما زاغَ البَصَرُ... قطب‌الدّین... العَبّادی هم با اشاره به این آیهٔ شریفه، اشارتی به رؤیت دل کرده است. (التّصفیه فی احوال‌المتصوفه، ص ۲۱۷، چاپ دکتر یوسفی. کشف‌المحجوب هجویری، صص۴۸۰ـ۴۸۱).

ص ۳ فَاخْلَعْ... ذکر این نکته در کتب صوفیّه ـ که خداوند خطاب به حضرت موسی می‌فرماید: برکش نعلین خود را ـ بیان‌کنندهٔ تجرید است. یعنی خود را از مشاهدهٔ شواهد فارغ‌کردن و برای این حالت سه درجه در نظر گرفته‌اند: عین کشف، عین جمع، خلاصی‌یافتن... (منازل‌السایرین، چاپ دکتر روان فرهادی، ص۲۲۵).

ص ۳ لو صلّی‌العبد صلوة... مضمونش نزدیک است با احادیث دیگری که از رسول خدا(ص) نقل شده است از آنجمله: الدُّنیا سِجنُ‌المؤمنِ و جَنَّةُ الکافر و یا: حُبُّ‌الدُّنیا رأسُ کُلِّ خطیئةٍ.

ص ۴ دو گیتی را نجوید هرکه... همانطور که در ویژگیهای سبکی، پیرامون آثار میرسیدعلی در مقالهٔ جداگانه یادآور شده‌ام، علاوه بر ذکر سروده‌های خود، از آثار گویندگانی چون عطّار، سنائی، سعدی و... بهره برده است. برای نمونه این ابیات را بطور پراکنده در کتاب اسرارنامهٔ عطّار ملاحظه فرمایید. (اسرارنامه، ص۵۳ به بعد، چاپ دکتر گوهرین).

ص ۴ـ۵ روایتی میرسیدعلی از رسول خدا (ص) نقل کرده است که ایشان روزی به یکی ازصحابه فرمودند... ابوحامد محمد غزالی می‌نویسد: «و ابوهریره روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت یا اَبا هُرَیرة، اَلا اُرِیکَ‌الدُّنیا جمیعاً بِما فیها؟... و در پایان آمده است: فَمن کانَ باکیاً علی‌الدُّنیا فَلْیَبْکِ. که ترجمهٔ: هرکه خواهد که بر اهل... (احیاءعلوم‌الدین، ج۳ صص ۲۰۲ـ۲۰۳، چاپ بیروت).

ص ۵ اینت نعمت... کلمهٔ اینت بکسر اوّل و سکون دوم و سوّم، یعنی تو را از

این، چنان که گویند: اینت می‌رسد یعنی ترا این می‌رسد. و از ادات تعجّب است که به هنگام تحسین، تعجب، نفرت، ملامت، تأسف آورده می‌شود. نظیر: خوشا، به‌به و... امّا استعمال این کلمه در لهجهٔ هروی و خراسانی در موارد تعجّب دیده نشده است و در اغلب متون فارسی وجود دارد (تاریخ بیهقی، ص ۱۹۲، چاپ دکتر فیّاض. چهارمقالهٔ نظامی، ص۴۱، چاپ دکترمعین).

ص ۷ اذا ارادالله...با اندک تغییری در (احیاء علوم الدّین غزّالی، ج۴ ص۱۹۳) آمده است. امّا سُبکی در نقدی که بر احادیث منقول در احیاء دارد، در باب این حدیث بحث کرده آن را در شمار احادیثی آورده که سندی از برای آن نیافته است. در کتب صوفیّه تمثّل بدان بسیار دیده می‌شود. (طبقات الشافعیّه، ج۶، صص۳۷۱ـ۳۷۶. کشف المحجوب، ص۲۴۷. کشف الاسرار، ج۹ ص۲۹. اسرارالتوحید، ص۳۱۰، چاپ دکتر شفیعی کدکنی).

ص ۷ اوّل مقام المرید... مؤلّف روضات به نقل از هجویری می‌گوید که: «شیخ علی رودباری رحمة‌الله گفته که: المرید لایرید لنفسه الآ ما ارادالله‌له، والمراد لایرید من الکونین شیئاً غیره. یعنی مرید آن بود که نخواهد هیچ چیز را از برای خود مگر آن که حق‌تعالی او را خواسته باشد و مراد آن باشد که هیچ چیز نخواهد از کونین بغیر حق... (روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، ج۲ ص۳۵۲).

ص ۷ اَستَفتِ قلبَکَ... این حدیث را در کتبی که در دسترس بود، بدین صورت ندیدم. امّا سیوطی چنین نقل کرده است: اَستَفتِ نَفسَکَ و إنْ أفتاکَ المفتُونَ. (الجامع الصغیر، ج۱ ص۱۵۱).

ص ۷ علامةُ المریدِاَن... «شرط مرید آن بود که اندر وی سه چیز موجود باشد: یکی خواب وی بجز غلبه نباشد و سخنش جز به ضرورت نبود وخوردنش بجز فاقّه نه، و نزدیک بعضی فاقّه دوشبانروز بود و به نزدیک بعضی سه شبانروز و...» (کشف المحجوب، ص۴۲۰)

ص ۸ در این ره هر که او... از سروده‌های میرسیدعلی همدانی است که با حذف دو بیت از اصل آن، در این‌جا آورده است. رک (احوال و آثار و اشعار

میرسیدعلی، صص۴۴۸ـ۴۴۹، چاپ دکترمحمد ریاض).

ص ۱۰ التوحید محوُ آثار...رک: (اللمع ابی‌نصر سرّاج، ص۳۱، چاپ نیکلسون).

ص ۱۱ لایحمل عطایاهم... از امثال است، امّا در مجمع الامثال میدانی، فرائداللآل فی مجمع الامثال شیخ ابراهیم طرابلسی ندیدم.

ص ۱۳ عرفه من... از گفتار بزرگان است و در نسخهٔ پاریس، کتابخانه ملّی «اهله» محو است.

ص ۱۴ در باب «ذکر» که اساس این رساله است با تقسیماتی، مؤلف دیدگاههای خود را ترسیم کرده، امّا اشارتی کوتاه در تعریف و تأثیر مجرّد آن ضرور بنظر می‌رسد. «حقیقت ذکر آن است که هر چه جز مذکور است در ذکر فراموش کنی.» (شرح التعرّف، ص ۱۳۲۷، چاپ محمد روشن)، «ذکر خلاف نسیان، نور مؤمن و جلای صدر و استیلای مذکور بر قلب است» (فرهنگ مصطلحات عرفانی، دکتر سجّادی)، «ذکر افضل از دعاست.» (مناهج الانوار، ص۴۱۹).

ص ۱۴ کُلُّ حَسَنَةٍ یعملها... حضرت ثامن الائمه ـ علیه السلاّم ـ در آخر حدیث شریف «سلسلة الذهب» فرمودند: کلمة لااله الاّ اللّه حصنی فمن دخل حصنی اَمن من عذابی:بشرطها و شروطها و انا من شروطها. (مکاتیب عبداللّه قطب‌بن محیی، ص۱۰۰۵ـ۱۱۶۰/۴۲. مناهج انوارالمعرفه فی شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص۱۸۳).

ص ۱۵ خیرُالذّکرِالخفیُّ...رک (الجامع الصغیر، ج۱ ص۶۱۹. مصنفّات فارسی علاءالدوله سمنانی، ص۹۳، چاپ مایل هروی) ضمناً در (مجمع الامثال میدانی، ج۲ ص۲۴۸) بهمین صورت آمده است.

ص ۱۵ اربعوا بأَنفُسِکم... «روی ان رسول اللّه کان من غزاة، فأشر فوا علی واد، فجعل الناس یهللون و یکبرون و یرفعون أصواتهم. فقال علیه السلام: یا أیهّا الناس اربعوا علی اَنفسکم اما انکم لا تدعون أصم و لاغائباً، و انما تدعون سمیعاً قریباً معکم.» (عدةالداعی، تألیف ابن فهدحلّی، ص۱۹۰، چاپ تبریز) به نقل از حواشی روضات.

ص ۱۶ **والظاهرُ عنوانُ...** در حکم امثال است و تا آنجا که بخاطر دارم، این جمله منسوب به بقراط طبیب یونانی است. امّا «معنی این سخن آن است که مشایخ این طایفه مریدان خویش را به فعل دعوت کردند نه به قول، تا هر که با ایشان صحبت کردی همه راستی دیدی، همان آموختی و همان خوی کردی... و راستیِ ظاهر، نشانِ درستیِ باطن است. هرچند باطن درست‌تر، ظاهر راست‌تر. چنین گفته‌اند: من کان له باطن صحیح کان له ظاهر ملیح» (شرح التعرف، ص۱۰۰، چاپ محمد روشن) و در (فیه‌مافیه، ص۱۴۹، چاپ شادروان فروزانفر) در این باب نکتهٔ ظریفی وجود دارد، و در (آداب‌الصوفیّه، نجم‌الدّین کبری، ص۲۷، چاپ قاسمی)، آمده: «و شیخ‌الاسلام عبدالله انصاری گفته است: دود از آتش خبر دهد و گردباداز باد و ظاهر از باطن حکایت کند و شاگرد از استاد روایت می‌کند.»

اَنا جلیسُ مَن... مولانا جلال‌الدّین مولوی می‌نویسد: «چه جای این است بلکه‌با حق همنشین است که اَناَ جلیسُ مَنْ ذَکَرَنی اگر حق همنشین او نبودی، در دل او شوقِ حق نبودی هرگز بوی گل بی‌گل نباشد، هرگزبوی مشک بی‌مشک نباشد» (فیه مافیه، ص۱۸۴)

استاد فروزانفر در تعلیقات نوشته‌اند: «حدیث قدسی است و تمام آن مطابق نقل غزالّی چنین است: قال موسی علیه‌السلاّم یا رب اقریب انت فاناجیک ام بعید فانادیک فقال انا جلیس من ذکرنی. (احیاء علوم‌الدّین، ج۲ ص۱۴۱)، نیز رجوع کنید به (اتحّاف السادة‌المتقین، ج۶ ص۲۸۷)، که وجوه و طرق مختلفهٔ روایت این حدیث را نقل می‌کند» ایضاً (روح الارواح، سمعانی، ص ۶۷۸، چاپ نجیب مایل هروی).

ص ۱۸ **الفقیرُابن...** در کتب صوفیه غالباً الصوفی ابن‌الوقت مضبوط است. وقت در نظر صوفی حالِ حاضر است نه ماضی و نه مستقبل، و چون صوفی (= فقیر) با حالِ موجود زنده است او را «ابن‌الوقت» گویند. [«پیر طریقت مرید خود را گفت: دی از تو گذشت بنادانی و دریافتن فردا نمی‌دانمی دانی! امروز به غنیمت دار که در آنی و عمل می‌توانی، تا فردات نبود پشیمانی... گفتهٔ عزیزانست که:

«الصوفی ابن‌الوقت»] (کشف‌الاسرار ج۱۰، ص۴۳۲).[«و از روی حقیقت زمان وقت است، چون وقت آمد روز و شب یکسان باشد که: «الوقت سیف قاطع» چون وقت درآمد نپاید که شمشیر بر هر چه آید ببرّد و بگذرد و همچنین گفته‌اند: «الصوفیِ معِ‌الوقت»]. (آداب‌الصوفیّه، نجم‌الدین کبریٰ، ص۳۶، به اهتمام‌قاسمی. ایضاً اللّمع، ص ۳۴۲، چاپ نیکلسون).

فهرست آیات قرآن کریم

فهرست احادیث، اخبار، تمثیلات، گفتار بزرگان

برخی از لغات و ترکیبات

فهرست دعاها و جمله‌های دعایی

فهرست اشعار

شرح اسماء رجال

ابوبکر کتانی: [محمدبن علی‌بن جعفر] از مشاهیر فضلا و عرفای قرن سوّم هجری است و از یارانِ جنید بغدادی و ابوسعید خرآز و ابوالحسن نوری بوده است. وی به سال ۳۲۲ و بقولی ۳۲۸ در طرسوس وفات یافت. طرائق‌الحقایق، ج ۳ ص۴۲۲، حلیةالاولیاء، ج۱۰ ص۳۵۷، صفةالصفوة، ج۲ ص۲۵۷، شذرات‌الذهب، ج۳ ص۳۲۵).

ابوبکر واسطی: [محمدبن موسی] از عرفا و دانشمندان بزرگ قرن چهارم است. زادگاهش در خراسان بود امّا مردم مرو به حکم لطافت طبع و نیکوسیرتی او را گرامی داشتند و در آن سرزمین اقامت گزید و از حضر جنید بهره‌ها برد. (کشف‌المحجوب، صص۱۹۴ـ۱۹۵، رسالهٔ قشیریه، ص۲۴، مصباح‌الهدایه، ص۸۸).

شیخ ابوالحسن خرقانی: [علی‌بن جعفر ابوالحسن] از صوفیان و زهّاد معروف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است. وی معاصر ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبداللّه انصاری بوده است. صوفیان از کتاب نورالعلوم او، اقوال بسیاری نقل کرده‌اند. (منتخب نور العلوم، مقدّمهٔ استاد مجتبی مینوی، نفحات‌الانس، ص۲۹۸، مصباح‌الهدایه، ص۲۲، تذکرةالاولیاء، ص۶۶۱ به بعد)

ابوعلی رودباری: [احمدبن محمدبن قاسم] اصلش از بغداد و مقیم مصر بود، در فقه و حدیث و تصوّف دست داشت و صحبت جنید و نوری و ابن‌جلاء و دیگرمشایخ را درک کرد و اهل بغداد بقولی حضرت او را خاضع بودند. وی بسال ۳۲۲ یا ۳۲۳ هجری درگذشت. (مصباح‌الهدایه، ص ۲۴۳، طرائق‌الحقایق، ج۱ ص۴۵۸، تذکرةالاولیاء ص۸۸۲).

ابومحمد رویم: [ابومحمد رویم بن احمدبن یزیدالبغدادی] از بزرگان مشایخ قرن سوم هجری است که هجویری صاحب کشف‌المحجوب، کتابی به نام غلط الواجدین بدو نسبت داده است. وی در فقه شاگرد داوود اصفهانی بوده است و بسال ۳۰۳

هجری وفات یافته است (طبقات‌الصوفیه، ص ۳۵۴، نفحات‌الانس، ص ۲۶۵، حیلة‌الاولیاء، ج۱۰ ص۲۹۱، صفة‌الصفوة، ج۲ ص۲۵۰، تذکرة‌الاولیاء، ص۴۸۴)

بایزید بسطامی: [ابویزید طیفوربن عیسی‌بن سروشان] بزرگِ مکتب و سلسلهٔ طیفوریه. از پیران طریقت است و صاحب مجاهدات و کرامات بود و از عارفان نامبردار قرن سوم هجری محسوب می‌شود که به روایت ابن‌الجوزی در سال ۲۶۱ در سن هفتادوسه‌سالگی درگذشت و قرنها پس از مرگش، دل‌سوختگان از راه دور به زیارت آرامگاهش رهسپار بسطام می‌شدند. وی پیرو «سکر» که قطب مخالف جنید که پیشوای «صحو» است بشمار می‌آید. (وفیات‌الاعیان، ج۲ ص۲۱۳، طبقات‌الصوفیه، ص ۶۷، تذکرة‌الاولیاء، ص۱۶۰، حلیة‌الاولیاء، ج۱۰ ص۳۳)

جنید بغدادی: [ابوالقاسم جنیدبن محمد] اصلش از نهاوند است و در عراق زاده و بالیده است، از عرفای بنام قرن سوّم هجری و بزرگ‌سلسلهٔ جنیدیه است. وی خواهرزاده سری سقطی می‌باشد که هر دو در کنار یکدیگر در شونیزیّه مدفونند. مذهب «صحو» در تصوّف بدو منسوب است که در برابر طیفوریان که به «سکر» معتقدند، قرار دارد. (طبقات‌الصوفیّه، ص۱۵۶، نفحات‌الانس، ص۸۰، مصباح‌الهدایه، ص۴، تذکرة‌الاولیاء، ص ۴۱۶).

عبداللّه انصاری: [شیخ‌الاسلام ابواسماعیل عبداللّه‌بن ابی‌منصور محمدالانصاری‌الهروی] از پیران طریقت و معروف به پیر هرات، پیر انصار می‌باشد که در قرن پنجم هجری می‌زیسته است. وی بارع در لغت، حافظ حدیث و عارف به تاریخ و انساب بود و صاحب کتب و رسالات متعدّد به فارسی و عربی است و در فقه پیرو امام احمد حنبل می‌باشد. تولدش بسال ۳۹۶ و وفاتش ۴۸۱هجری است. (الاعلام زرکلی، ج۴ ص۲۶۷، مصباح‌الهدایه، ص۲۳، نفحات‌الانس، ص۳۳۱، تذکرة‌الاولیاء، ص۶، شذرات‌الذهب، ج۳ ص۳۶۵)

Risālih Dhikrīyyih

Mīr Siyyid ʻAlī Hamadānī

(714-786/1312-1384)

Edited
by

F. Taghizadeh Tossi

Cultural Studies
and
Research Institute
Tehran, 1992